

بررسی روی کار آمدن دولت مطلقه رضاخان براساس نظریه اسپریگنز

دکتر احسان کاظمی^۱

محمدباقر مکرمی پور^۲

امیر مهدی علیپور^۳

چکیده

دولت مطلقه رضا خان پی از بی نظمی‌ها و هرج و مرج‌های دوران قاجاریه و مشکلاتی که در دوران مشروطه و پس از آن کشور را رو به جدایی طلبی و نا به سامانی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پیش می‌برد، سر برآورد، رضاخان به عنوان دولتی مطلقه برای سرو سامان دادن به اوضاع مملکت از سوی جناح‌های گوناگونی که در کشور وجود داشتند حمایت شد، از جمله روشنفکران آن دوران، احزاب مانند حزب تجدد، نشریات همچون ایرانشهر و یا حتی سردمداران حکومتی مانند سیدضیاء با دیدن دردها و مشکلات جامعه، در پی راه حلی برای آن برآمدند و راه چاره را تنها روی کارآمدن دولتی مطلقه دانستند. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در پی بررسی روی کار آمدن رضاخان براساس نظریه‌ی بحران اسپریگنز می‌باشیم. در این راستا سؤالی که مطرح می‌شود این است که شکل‌گیری دولت مطلقه رضا خان چگونه قابل تبیین است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به آن ارائه شد نیز عبارت است از: شکل‌گیری دولت مطلقه در ایران دوره رضاخان امری ناگهانی، اتفاقی یا خارجی نبود بلکه برآمده از تفکری اجتماعی بود که بحران را در جامعه آن روز درک کرده بود، علل بحران را شناخته بود و با در نظر داشتن یک الگوی ایده‌ال، ایجاد دولت مطلقه مدرن را راهکار رسیدن به نقطه ایده‌آل و درمان قطعی می‌دانست.

واژه‌گان کلیدی: اسپریگنز، نظریه بحران، دولت مطلقه، رضا خان، نظام سیاسی.

e.kazemi.p@gmail.com

۱- استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

bagher.mokarami@ut.ac.ir

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

alipoor@gmail.com

۳- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

ظهور رضاشاه را باید در بطن بافت و زمینه‌های تاریخی و سیاسی ایران و عوامل بین‌المللی جست‌وجو کرد. بررسی این عوامل می‌تواند نشان‌دهنده‌ی مختصات ویژه‌ی حکومت رضاشاه شود. در بررسی این عوامل سرخوردگی از مشروطه، ضعف حکومت مرکزی و بحران‌های ناشی از جنگ جهانی اول نقش داشتند. اگر تفکیک روش اندیشیدن سیاسی و روش فهم اندیشه سیاسی مفروض گرفته شود، بدون شک نظریه بحران توماس اسپریگنز را باید در دسته دوم قرار داد. روش وی، راه قرائت اندیشه سیاسی را آموزش می‌دهد. وی از جمله سنت‌گرایان علم سیاست محسوب می‌شود که قائل به بهره‌گیری از روش‌های تاریخی، فلسفی و انسان‌شناسی در مطالعه علوم سیاسی است. کوشش‌های وی در راستای فهم نظریه‌های سیاسی، که باید خط‌تمایزی میان آن و روش اندیشیدن سیاسی ترسیم کرد، چارچوبی نظری، فلسفی، منطقی و کاربردی ارائه می‌دهد که به مدد آن می‌توان منطق درونی هر نوع نظریه‌پردازی را کشف نمود. از دید وی، هدف نظریات سیاسی، فراهم ساختن بینشی همه‌جانبه از جامعه سیاسی با نگاهی انتقادی به منظور درک و فهم پذیر شدن آن و رفع نارسایی‌ها و کاستی‌های آن و بازگردان سلامت به جامعه از طریق مواجهه با ریشه‌های بی‌نظمی و غلبه بر آنهاست. به عبارت دیگر می‌توان هدف و غایت نظریات سیاسی از دید اسپریگنز را نوعی درمان روانی جامعه سیاسی دانست.

رضاخان و همفکرانش ریشه بحران در ایران را یک بحران هویتی می‌دانستند که متأثر از سه تقابل بین دولت، دین، مرکز و پیرامون و داخل و خارج ایجاد شده بود و برای رفع این بحرانها نیازمند یک دولت مطلقه مدرن بودیم. بنابراین در این مقاله تلاش می‌شود به بررسی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در زمان رضاخان از منظر نظریه اسپریگنز پرداخته می‌شود.

چارچوب نظری

نظریه بحران اسپریگنز چهار مرحله دارد و هر مرحله به مرحله قبلی بنیاد نهاده می شود که این مراحل به ترتیب عبارتند از: در مرحله اول، نظریه پرداز از بحران های سیاسی، که جامعه با آنها درگیر است، آغاز می کند. اکثر نظریه پردازان، آثار خود را در زمانی نگاشته اند که به طور فزاینده احساس می کردند جامعه شان دچار بحران است. بنابراین، اولین مسئله مشاهده و شناسایی مشکل جامعه است. (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۴۳). مشاهده بی نظمی، عقل و احساس آدمی را به تحریک، غلیان و حرکت انداخته و وی را به سمت و سوی مرحله دوم، که تشخیص علل آن است، سوق می دهد

نظریه پرداز در مرحله دوم از پژوهش به ایفای نقش تحلیل گر می پردازد. وی باید شک و تردید را در درون خود گسترش و تعمیم داده و به جست و جوی علت اصلی مشکلات و نابسامانی ها، که اغلب نهران از دید ها هستند، پردازد. او به ناچار باید مرحله کاملاً دقیق و منحرف کننده دسته بندی روابط علت و معلولی را در این دنیای پیچیده پشت سر بگذارد؛ چرا که تا وقتی علل مشکل مورد سوال روشن نشود، درک واقعی آن عملی نیست و از طرفی دیگر نظریه پرداز بدون روشن شدن و تبیین علل واقعی بی نظمی ها، نمی تواند پیشنهادات مناسب، راهگشا و کارسازی را به منظور درمان و یا تسکین مشکل ارائه دهد و انشقاق مکاتب مهم اندیشه سیاسی نیز از همین جا صورت می گیرد (همان: ۹۳).

در مرحله بعد، نظریه پرداز به بازسازی ذهنی جامعه سیاسی پرداخته، آرمان شهری در ذهن تجسم کرده و افکارش را به صیقل علم، قابلیت ها، امکانات و واقعیت ها می آراید. معیارهایی که نظریه پرداز برای جامعه بازسازی شده آرمانی خود در نظر می گیرد، هنجارهایی برای زندگی سیاسی نیز است. (همان: ۱۴۷). نظم سیاسی هنجاری بازسازی شده، ترکیبی از نوع آوری و اکتشافات است. هدف این مرحله، ایجاد رابطه ای بین شخص و محیط سیاسی است و موفقیت آن طرح بازسازی شده، یعنی قابلیت دوام، درجه عقلایی و

حقیقی بودن آن بستگی به نتیجه‌ای دارد که نظریه پرداز از مرحله تشخیص علل گرفته است (همان: ۱۷۴). بدین ترتیب، پژوهنده باید الگوی جامعه خوب را در ذهن خویش تجسم کرده و معیاری از آن به دست دهد با این تعبیر، نظریات سیاسی، در واقع، تصویرهای نمادین از جامعه بعد از بازسازی شدن ارائه می‌دهند.

در گام آخر نیز نظریه پرداز با توجه به اقدامات صورت گرفته در مراحل قبلی به ارائه درمان می‌پردازد. آن چه مسلم است این که حتی ساده‌ترین عبارات در مورد حقایق نیز رگه‌هایی از تجویز در خود دارند. به عبارتی دیگر حتی اگر یک بینش جامع از حقایق، منطقاً به خودی خود راه حل مشخصی ارائه نکند، ولی به وضوح، رفتارهایی را موجب می‌شود که می‌توان آنها را منطقی تلقی کرد (همان: ۱۸۱-۱۸۲) و شمول تجویزی آنها براساس احکام واقعی موجود بر همگان عیان است. یک بینش کاملاً جامع از آن چه هست، به خصوص در گستره سیاست، باید شامل ارزیابی دقیق از قابلیت‌ها، امکانات، محدودیت‌ها، ضرورت‌ها و حقایق باشد. و به طور خلاصه، باید اذعان کرد که دانشی که نظریه پردازان ارائه می‌کنند، تمایلات درمانی نیز دارد و ثمره بینش روشنگرانه، عقل عملی و یا به قول اسپرینگنر، نوعی علم نجات است (همان: ۱۸۹-۲۳۵).

این مقاله در پی اثبات این نظریه است که، در عصر مشروطه که بحران‌های مختلف دامنگیر کشور شده است، وضعیت کشور بحرانی شده است، روشنفکران به تأمل در آن پرداخته و راهکارهای مختلفی را برای برون رفت از آن ارائه داده‌اند و به این نتیجه رسیدند که تنها راه نیل به ترقی و تجدد و رهایی از بحران در دوره‌ی مشروطه دوم، شکل‌گیری یک حکومت مقتدر است. بنابراین می‌توان چارچوب نظری این مقاله را نظریه‌ی بحران «توماس اسپرینگنر» دانست.

هرگاه شخصی فاقد اندیشه و نظریه سیاسی منسجمی باشد، باز هم کاربرد نظریه بحران در مورد وی محلی از اعراب ندارد. بنابراین نظریه دولت مطلقه‌ی رضاخان از آنجا که

نظریه ی سیاسی منسجمی محسوب می گردد قابل بررسی در چارچوب نظریه ی بحران اسپریگنز می باشد.

حال اگر شخص دارای اندیشه و نظریه سیاسی منسجمی نیز بود باید اثبات گردد که آن نظریه در پاسخ به بحران زمانه بوده است. اهمیت این گزاره هنگامی نمایان می شود که عدم ارتباط یک نظریه با جامعه مورد نظر خویش آشکار گردد. در حقیقت، روند حرکتی آنان سیر از مشکلات به سوی راه حل هاست؛ و در صورتی که نظریه ای پاسخی به بحران زمانه خویش در بر نداشته باشد، حداقل این است که از نظریه نمی توان برای فهم اندیشه سیاسی وی بهره برد.

در این راستا نظریه دولت مطلقه ی رضاخان نیز در پاسخ به بحران زمانه و هرج و مرجی که در سال های پایانی دوره ی مشروطه شکل گرفت، مطرح گردید.

از آن جا که نظریه بحران، در واقع، پاسخ به بحران زمانه است، در نتیجه یک نظریه زمینه گرایان محسوب می شود؛ و کاربرد آن در مورد متفکران متن گرا صحیح به نظر نمی رسد. در روش تحلیل منطقی، به چارچوب اندیشه فرد و دستگاه فلسفی او اکتفا می شود؛ و در واقع به رابطه اندیشه فرد با زمانه او توجه نمی شود. براساس این روش، هستی شناسی، معرفت شناسی، و اندیشه شناسی همواره با هم سازگار است. پلامانتس به عنوان فیلسوف تحلیلی از این روش استفاده کرده است. اساساً فلاسفه تحلیلی متن گرا، و فلاسفه قاره ای زمینه گرا هستند. (نوذری، ۱۳۷۹: ۶۲۰). متن گرایی هم در حوزه اندیشیدن سیاسی و هم در حوزه فهم اندیشه سیاسی معنا دارد. متن گرایان در حوزه نظریه پردازی نیازی به برقراری ارتباط با زمینه های اجتماعی و سیاسی احساس نمی کنند. به همین میزان، ایشان در قرائت اندیشه دیگران نیز به ضرورت مرتبط ساختن اندیشه سیاسی به زمینه و زمانه اعتقادی ندارند.

نظریه‌ی دولت مطلقه‌ی رضاخان از آنجایی که مرتبط با شرایط خاص سیاسی و اجتماعی دوران وی بوده است، نظریه‌ی ای زمینه‌گرا محسوب گشته و قابل بررسی در راستای نظریه بحران اسپریگنز می باشد.

می توان بر این نکته اذعان داشت که نوعی از نسبی گرایی در این نظریه، قابل رؤیت است. نسبی گرایی به این معنا در نظریه بحران وجود دارد که اندیشمند مورد نظر در پاسخ به بحران زمانه خویش، نظریه‌ی ای ابداع نموده است. نظریه‌ی دولت مطلقه‌ی رضاخان نیز از آنجایی که به دنبال کشف حقایق کلی عالم و جهان نبوده است و نظریه‌ی ای نسبی می باشد، قابلیت بررسی در چارچوب نظریه بحران را دارا می باشد.

بحران و بی نظمی در دوران مشروطه و تشخیص درد از منظر متفکران داخلی

در این قسمت به بررسی دوران مشروطه و مشاهده‌ی بی نظمی‌های آن دوران که مرحله‌ی اول نظریه‌ی اسپریگنز است و تشخیص درد جامعه‌ی ایران که مرحله دوم نظریه‌ی مورد بررسی است، خواهیم پرداخت. زیرا همانطور که می دانیم اولین مرحله از نظریه‌ی بحران مرحله‌ی مشاهده‌ی بی نظمی است. در این راستا ابتدا بی نظمی‌های دوران مشروطه را که موجب شد تا روشنفکران و اندیشمندان دوران مشروطه به مرحله‌ی تشخیص درد و راه درمان آن برسند، لازم است مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. بحرانی که از منظر همه‌ی اندیشمندان آن دوران و به خصوص آخوندزاده در یک نقطه مشترک بود و راه حل آن می توانست برقراری یک دولت مطلقه و مدرن بر پایه‌ی‌های خاص و مشترک باشد. انقلاب مشروطه، با انحراف در مسیر، به نوعی جدید از دیکتاتوری و استبداد انجامید و به عبارت دیگر مشکلات فراوانی در این دوران از نظر داخلی وجود داشته است. فرجام و سرنوشت مشروطیت در ایران، نشان می‌دهد که این انقلاب به خاطر انحراف از مسیر اصلی در نهایت به شکست انجامید. انقلاب هیچ تحول اساسی در وضع اجتماعی و اقتصادی مردم پدید نیاورد و حکومت مشروطه به دست طرفداران نظام استبدادی افتاد. از این رو علیرغم

وقوع انقلاب، در ماهیت حکومت ایران و عناصر تشکیل دهنده آن تغییر اساسی رخ نداد (شمیم، ۱۳۷۸: ۵۳۱-۵۳۲).

یکی از مهمترین بحرانهای ایران پس از استقرار مشروطه، بحران اقتصادی بود که تاثیر مخربی بر فضای سیاسی کشور بر جای نهاد. هزینه‌های سنگین جنگهای داخلی و نبرد با عوامل استبداد، تدارک سپاه، تامین حقوق عقب افتاده کارکنان دولت و کمبود نقدینگی، دولت جوان مشروطه را با مشکلات بسیار مواجه ساخت. یکی از راههایی که مجلس برای مقابله با بحران اقتصادی و جبران کسری بودجه انجام داد، تصویب قوانین مالیاتی جدید بود. مالیاتهای جدید به نمک، تریاک و روده حیوانات ذبح شده تعلق می گرفت. هنگامی که طرح انحصار معادن نمک را از مجلس می گذرانیدند، دموکراتها به این لایحه با استدلال به این که نمک اغلب صرف پلو و چلو متمولین می شود و از طریق آنها چهار کرور به عایدات مملکت افزوده می شود، رای مثبت دادند حال آنکه این لایحه در واقع به زیان سایر طبقات تمام شد (آبادیان، ۱۳۸۳: ۵۷۴) و لذا بعد از مدتی لغو گردید. در چنین شرایطی بود که ذخایر نفتی کشور به بهره برداری رسید و ایران به عرصه رقابتهای فشرده دولتهای استعماری و شرکتهای فراملیتی برای غارت نفت تبدیل شد.

علیرغم بروز تحولات مقطعی در تاریخ اقتصادی ایران، سرشت اقتصاد سیاسی کشور همچنان تغییر اساسی پیدا نکرد و در واقع به همان ترتیبی ماند که برخی صاحب نظران آن را اقتصاد سیاسی «جامعه کوتاه مدت» خوانده اند و این کوتاه مدت بودن را زاییده بنیان خود کامه حکومت ایران دانسته اند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۸۹). در ایران با وجود قدمت تجارت داخلی و بین المللی، هیچگاه انباشت درازمدت سرمایه تجاری که می توانست به انباشت سرمایه فیزیکی، کشاورزی و صنعتی بینجامد، صورت نگرفت؛ زیرا طبقات ثروتمند ایرانی، در زمینه تجارت از امنیت و حمایتهای لازم برخوردار نبودند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۵). البته تجار ایرانی در اواخر قاجاریه فعالیتهای بازرگانی خود را گسترش دادند و حتی به رقابت با تجار خارجی برخاستند. آنها حتی اقداماتی برای تاسیس بانکهای ایرانی به عمل آوردند تا

با بانکهای روسی و انگلیس به رقابت برخیزند و دست خارجیها را از بازار پولی کشور کوتاه کنند.

رشد شتابان بازرگانی خارجی، سبب شد تجار ایرانی در امور صنعتی سرمایه‌گذاری کنند و در عرصه تاسیس کارخانه فعال شوند اما این‌گونه اقدامات آنان نیز دستاوردهای عمده‌ای به بار نیاورد و دستاورد آن در کل بسیار محدود و ناموفق بود. نگاهی به مشخصات و سرنوشت کارخانه‌هایی که در این دوران تاسیس شدند، نشان می‌دهد تنها کارخانه‌هایی موفق بودند که به آماده‌سازی محصولات کشاورزی می‌پرداختند؛ مانند کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی؛ در صورتی که کارخانه‌هایی که با مصنوعات خارجی رقابت داشتند، مانند کارخانه‌های ریسندگی، بافندگی و کارخانه قند با شکست روبرو شدند (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۳۰).

فقدان برنامه مدون اقتصادی برای تأمین خودکفایی و جلوگیری از حضور و نفوذ اقتصادی دولت‌های خارجی از جمله آسیب‌های جدی بود که متوجه نهضت مشروطه شد (تقوی، ۱۳۸۸: ۱۷). مهم‌ترین علت انحراف و شکست مشروطه، توطئه و تلاش‌های شیطانی انگلیس و عوامل پیدا و پنهان آن در جریان نهضت مشروطه است. انگلیس و جاسوسان و وابستگان آنها در دوره‌ای که هنوز نهضت مشروطه تحکیم نیافته بود، برنامه‌ای را برای انحراف و شکست آن تدوین کردند. اولین توطئه انگلستان را می‌توان در کشاندن جمعی از مردم به درون سفارت انگلیس مشاهده کرد.

از دیگر عوامل مؤثر در شکل‌گیری انقلاب مشروطه اعطای وام‌های چند میلیونی روسیه به ایران بود که دومین وام، ایران را به کلی به صورت مستعمره اقتصادی روس درآورد و اداره گمرک‌های ایران به استثنای گمرک‌های فارس و بنادر خلیج فارس به روسیه داده شد. اعمال و اقدامات روس‌ها در ایران از یک سو و وابستگی دربار ایران به روسیه از سوی دیگر همراه با زیانهای اجتماعی ناشی از واگذاری امتیازات اقتصادی قاجار به قدرتهای استعماری، دامنه‌ی نارضایتی عمومی را افزایش داد و روسیه را به طرح اقدامات نوینی بر

علیه انقلابیون واداشت. همچنین اعمال روس‌ها که ایران را به عنوان جزئی از خاک روسیه مورد ارزیابی قرار می‌دادند، حکایت از به خطر افتادن منافع روس‌ها با وقوع انقلاب مشروطه داشت. از این رو روس‌ها به پشتیبانی از بازگشت محمد علی شاه، اعلان اولتیماتوم جهت اخراج مورگان شوستر، مخالف آشکار با اصلاحات مشروطه‌خواهان، ایجاد اختلال، ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی اقدام نمودند. (کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۶۴۸). در نهایت نیز قزاق‌ها ساختمان مجلس را به توپ می‌بندند و مشروطه‌خواهان را شکست می‌دهند.

بررسی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در زمان رضاخان از منظر نظریه اسپریگنز (نظم و خیال بازسازی جامعه و راه درمان)

طی یک دهه که از نهضت مشروطیت می‌گذشت، همچنان فساد و بی‌کفایتی در دربار قاجار ادامه داشت، و از سوی دیگر توجه به مسائل مبرمی که به منافع ملی مربوط می‌شد مسکوت مانده بود، تا اینکه با کودتایی که در ۱۲۹۹ هـ.ش به منظور پشتیبانی از بریگاد قزاق صورت پذیرفت روزنامه نویس پرکار، سید ضیاءالدین طباطبایی، نخست وزیر شد. رضاخان، فرمانده بریگاد قزاق، را به وزارت جنگ گماشت، اما اندک زمانی بعد رضاخان قدرت را در دست گرفت و با کنار گذاشتن سید ضیاء خود نخست وزیر شد. در ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس پایان سلطنت قاجار را اعلام کرد؛ و یک ماه بعد مجلس مؤسسان رضاخان را بعنوان نخستین شاه از سلسله جدید تعیین نمود و او در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ رسماً تاجگذاری کرد (مکی، ۱۳۵۷: ۴۲۱).

در این قسمت به بررسی مختصات جامعه ایران در دوران رضاخان و نظرات متفکران و روشنفکران آن دوران که بازسازی جامعه و برقراری نظم را در گروه نوسازی و قدرت مطلقه رضاخان به عنوان راه درمان می‌یافتند می‌پردازیم. که در این راستا در کنار بررسی کلی نظرات روشنفکران این دوره در خصوص برقراری دولت مطلقه و ناسیونالیسم به عنوان راه درمان آشفتگی‌های جامعه می‌پردازیم با انتخاب احمد کسروی به عنوان یکی

از روشنفکران دوران رضا خان به بررسی نظرات وی در کنار بررسی نظریات و راه حل های ملکم خان، احمد کسروی، نشریات اصلی آن دوران مانند ایرانشهر، همچنین گرایشات حزب تجدد که خواهان روی کار آمدن رضا خان برای حل مشکلات جامعه ی آن دوران بوده اند، در ادامه ی این قسمت خواهیم پرداخت.

رضا شاه در آغاز قدرت مورد حمایت گروه‌های مهمی بود. از آن جمله جامعه روشنفکری او را میهن پرستی می‌دانستند که قادر است به اختلافات سیاسی و هرج و مرج اجتماعی پایان دهد، نیروهای سنت گرا را منزوی ساخته و قدرت علما را محدود سازد. از سوی دیگر بسیاری از رهبران شیعی او را میهن پرستی نیرومند می‌دانستند که می‌تواند عناصر تندرو را سرکوب کند؛ از جهتی نیز قاطعیت و استواری رضاخان در مدرن سازی کشور سیاستمداران و کارگزاران مملکت را نیز تحت تأثیر قرار داد. همان طور که می‌دانیم رضا شاه از میان طبقات فرودست جامعه برخاسته بود و با اشرافیت موجود پیوندی نداشت و همین امر موجب مزید محبوبیت او شد. (قیصری و دهقانی، بی تا: ۷۹).

مختصات جامعه ایران و نظرات روشنفکران در خصوص بازسازی جامعه در دوران رضاخان

در دوره پهلوی اول سرمایه‌گذاری قابل توجهی در زمینه ساخت، توسعه و یا مرمت جاده و خط آهن انجام شد و در نتیجه این اقدامات بود که در سال ۱۳۲۰ بیش از ۲۰ هزار کیلومتر راه در وضع نسبتاً خوبی نگهداری می‌شد و مجموع طول خط آهن ایران به ۱۶۰۰ کیلومتر می‌رسید (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۳۱). با توجه به بهبود ارتباطات و برقراری امنیت هرچه بیشتر در جاده‌های کشور، از سویی تجارت و بازرگانی از رونق بیشتری برخوردار گردید و از سوی دیگر منبع درآمد تازه‌ای به نام نفت وارد بودجه شد که به نوبه خود باعث افزایش حجم تجارت خارجی و در نتیجه تقویت ارتباط با خارج شد. این تحولات شرایط لازم برای تنوع‌یابی مشاغل، تقویت فعالیت‌های تخصصی و مشاغل نیازمند

دانش و مهارت‌های عملی را موجب گردید و از آن طریق نیاز به گسترش آموزش عالی، تأسیس دانشگاه به تبع آن تقویت روشنفکران را به دنبال آورد.

صنایع ایران که عمدتاً بازمانده‌های فعالیت‌های تولید عصر ما قبل انقلاب صنعتی بودند به هیچ روی توان رقابت و برابری با تولیدات اروپاییان را نداشتند. در این دوره فقط ۱۰ درصد نیروی کار کشور در بخش صنایع شهری و تجارت و خدمات دولتی و ۹۰ درصد دیگر در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۲۱۱) و این بازگویی آن است که جامعه ایرانی، جامعه‌ای کاملاً کشاورزی با آداب و رسوم و فرهنگ روستایی و بیگانه با مدرنیسم بود.

این ساختار عقب‌مانده شاید یکی از دلایل همراهی برخی روشنفکران تأثیرگذار دوره پهلوی اول نظیر فروغی و تقی‌زاده با رویکرد توسعه‌آمراانه است. آبراهامیان در این زمینه می‌نویسد: «دولت رضاشاه با ایجاد حصارهای بلند تعرفه‌ای، اعمال انحصارات دولتی، احداث کارخانه‌های جدید توسط وزارت صنایع، تأمین وام با بهره کم برای صاحبان آینده کارخانجات از طریق بانک ملی، وسیله صنعتی کردن کشور را فراهم ساخت» (آبراهامیان، ۱۳۷۷).

رضا شاه سعی کرد تا در دوران حکومت خود اصلاحاتی شبیه آنچه آتاتورک در جمهوری نوپای ترکیه انجام داده بود را در ایران پیاده کند. از جمله اهداف رضا شاه را می‌توان همبستگی ملی، ارتش نیرومند، نظام اداری کارآمد و انضمام برخی اندیشه‌ها و اصول اقتصادی - اجتماعی غرب بود؛ رضا شاه مانند آتاتورک شیفته پیشرفت‌های مادی تمدن نوین غرب بود، و هر دو می‌کوشیدند با احداث کارخانه، راه آهن، بیمارستان و نهادهای آموزشی جدید برخی از مظاهر چنین پیشرفت‌هایی را به کشور خود وارد کنند. در ایران، دستگاه اداری دولت نیز شکل تازه‌ایی به خود گرفت. اما نکته‌ای که می‌توان مورد توجه قرار داد تفاوت نگرش رضا شاه نسبت به آتاتورک در مورد روشنفکران می‌باشد. چنانچه آبراهامیان در کتاب خود بیان داشته، آتاتورک سعی کرد تا پشتیبانی

جامعه روشنفکر را به سوی حزب جمهوری هدایت کند، اما رضا شاه پشتوانه آغازین خود را از دست داد و چون نتوانست برای نهادهای خود بنیادهای اجتماعی فراهم کند، بدون مساعدت یک حزب سیاسی سازمان یافته حکومت کرد. بنابراین سلطه مصطفی کمال شدت بر جامعه روشنفکری ترکیه استوار بود، اما حکومت رضا شاه، بدون بنیادهای طبقاتی، تا حدی لرزان و معلق بر جامعه ایران سایه افکنده بود. وقتی رضا شاه قدرت خود را متمرکز کرد، ایران چیزی بیش از یک کشور دیکتاتوری نبود. سیاستمداران و روشنفکرانی که در آغاز توانایی و نیروی شاه را در متحد کردن کشور و استقرار نظم ستوده بودند، نقش آمرانه او را در امور دولتی و رفتارش نسبت به مخالفان را تأیید نمی‌کردند (مکی، ۱۳۶۰).

اقدامات شبه مدرنیستی رضاشاه با حمایت و پشتیبانی روشنفکران آغاز شده بود اما برخی روشنفکران ایران که خود پشتوانه فکری لازم برای اصلاحات و نوسازی را فراهم کرده بودند، به تدریج و پس از بروز خصلت‌های استبدادی در رضاشاه، از نظام سیاسی حاکم فاصله گرفتند. شاه چون نتوانست برای نهادهای حکومتی خود پایگاه‌های اجتماعی لازم را به دست آورد و از آنجا که بدون کمک یک حزب سیاسی سازمان یافته حکومت می‌کرد و اقدامات نوسازی‌اش نیز آماج حملات مداوم سنت‌گرایان بود. با از دست دادن حمایت روشنفکران ناگزیر شد که از شدت و دامنه اصلاحات و نوسازی بکاهد و این تمهید ناگزیر، نه فقط تحول ساختار اقتصادی کشور و از آن طریق سرعت حرکت نوسازی را دچار وقفه کرد بلکه هم پادشاه توسعه‌گرا و هم اجتماع در حال نضج روشنفکری کشور را در مقابل حملات مداوم سنت‌گرایان آسیب‌پذیر ساخت. ارزیابی نادرست از سیاست‌های بین‌المللی و اشتباه کاری در سیاست خارجی و به تبع آن زمینه‌سازی ناخواسته و ناآگاهانه اشغال خاک ایران توسط متفقین به روی کار آورده شد را باید پیامد اجتناب‌ناپذیر ناهمسویی نیروهای اجتماعی داخلی و تعارض سه سویه

میان شاه، روشنفکران و سنت‌گرایان دانست که به طور طبیعی به از دست یافتن پایگاه اجتماعی و سیاسی روشنفکران منجر شد.

هنگام روی کار آمدن رضاخان چهار حزب سیاسی در ایران فعالیت می‌کردند. ۱- محافظه‌کاران از حزبی با اسم بی‌مسمای «حزب اصلاح‌طلب» ۲- اصلاح‌طلبان از «حزب تجدد» ۳- رادیکال‌ها از «حزب سوسیالیست» ۴- انقلابیون از «حزب کمونیست» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۹۰۱). رهبران حزب محافظه‌کار «اصلاح‌طلب» را روحانیون بزرگ، تجار توانگر و اشراف زمین‌دار نظیر مدرس، شاهزاده فیروز فرمانفرما، قوام‌السلطنه و سید احمد بهبهانی تشکیل می‌دادند. «حزب تجدد» را داور، تیمورتاش و تدین به وجود آوردند. بسیاری از روشنفکران برجسته این دوره نظیر تقی‌زاده، فروغی و بهار از اعضای این حزب بودند. برنامه حزب تجدد خواستار جدایی دین از سیاست، صنعتی کردن کشور، ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان و ایجاد ارتش منضبط و بوروکراسی کارآمد بود (همان: ۱۱۱). روشنفکران برجسته این دوره که در این حزب و احزاب دیگر بودند تحقق چنین برنامه‌ای را نه با بهره‌گیری از کمک‌ها و مشارکت سیاسی توده‌های مردم بلکه با توسل به قلدر قدرتمندی همچون رضاخان امکان‌پذیر می‌دانستند و این نیز خود یکی از جهت‌گیری‌های کنشی نسنجیده و نامناسب روشنفکران نسل اول بود که سرانجام به ناکامی در استقرار مدرنیته و برقراری آزادی و حکومت قانون در کشور و به دنبال آن نامرادی در به دست آوردن پایگاه اجتماعی تأثیرگذار و آسیب‌پذیری لامحاله و لاعلاج در برابر قدرت روزافزون پادشاه و دستگاه حکومت منجر شد که نتیجه محتوم و غایی آن انزوای اجتماعی روشنفکران بوده است.

روشنفکران پس از پیروزی انقلاب مشروطیت با مشاهده هرج و مرج‌هایی که در فاصله ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ در کشور رخ داده بود، به سوی ایده توسعه‌آمرا نه‌گرایش پیدا کردند؛ فرایند توسعه‌ای که انتظار می‌رفت مجری آن نظامی‌قلداری همچون رضاخان سردار سپه باشد. نهضت مشروطه با ساختارهای سنتی جامعه ایران در چالش بود؛ زیرا تأکید که

مشروطیت بر فرد داشت و از سوی دیگر انتقاداتی که از معیارهای استبدادی و پدر سالارانه می‌کرد و نشان دادن تمایل خود به یک نظام ارزش نوین و آزاد منشانه را می‌توان از عوامل عمده این چالش بدانیم دست کم تا هنگامی که نابه سامانی سیاسی و اجتماعی برانگیزنده واکنشی در جامعه گردید. آن گاه اغلب ایرانیان، در مقابل این بحران، بازگشت یک دولت مرکزی قوی را خواستار شدند که بتواند نظم و امنیت را به کشور برگرداند و به جستجوی یک میهن پرست راسخ بر آمدند که منجی آنان باشد (مصباحی پور، ۱۳۵۸: ۷۲).

روشنفکران و احزاب و روزنامه های دوران رضاخان؛ برقراری حکومت مطلقه راه درمان بی نظمی های جامعه ایران

بیداری جامعه ایران در دوره پایانی زمامداری قاجار، چنان نیروی جمعی عظیمی را آزاد کرده بود که نهاد استبداد، مقاومت در برابر آن را بی ثمر دید، و نتیجه این شد که «رژیم سابق، بدون آنکه صدایی به طرفداری از آن بلند شود سرنگون شد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۷). ایران در این دوره با نوع جدیدی از روشن فکران مواجه می‌شود که مشخصه بارز آنها، ضدیت با مذهب بود و این ضدیت نه به خاطر فهم از سکولاریسم و کاستن از قدرت مطلقه شاه؛ بلکه به خاطر حمایت از برنامه نوسازی حکومت صورت می‌گرفت.

روشنفکران، رضا خان را که دارای شخصیتی مستبد و خودخواه بود برای اهداف خود مناسب می‌دیدند. به همین دلیل به سوی او جذب شدند؛ از آنجا که تجدید عظمت ایران پس از مشروطه به آرمانی ملی تبدیل شده بود، رضاخان با تمسک به این آرمان خواهی توانست در قالب حکومتی که به ظاهر پیام آور چنین استقلال و عظمتی است در صحنه ظاهر گردد و با تکیه بر ناسیونالیسم، به صورت ظاهر به بیگانه ستیزی و ابراز تنفر از هر گونه رسم و رسوم و فرهنگ غیر ایرانی بپردازد.

بنابراین دوران رضا خان را می‌توان بهترین دوران برای به کرسی نشاندن افکار و نظریات روشنفکران دانست؛ زیرا رضا خان با تکیه بر ایرانی بودن و برخورد خشن و

خصمانه خود با دین و دیانت، بستر مناسبی را برای رشد و افکار روشنفکرانی از جمله کسروی که منادی ناسیونالیسم بازگشت به گذشته و عظمت ایران بودند، به وجود آورد، به گونه ای که دیگر نیاز نبود که روشنفکران این دوره مانند بعضی از روشنفکران عصر قاجار با چاپ مجلات و نشریات در خارج ایران، با افکار دینی و عقاید مذهبی در افتاده، آن ها را به باد استهزاء و سخره بگیرند، بلکه در داخل کشور با گرفتن امتیاز و پروانه نشر از وزارت معارف، به فعالیت می پرداختند. روشنفکران دوران پهلوی اول؛ هدف اصلی آنها ثبات کشور در پرتو ناسیونالیسم و کوشش برای فهم عقل مدرن و پیاده کردن آنها در ساختار اجتماعی - سیاسی ایران بوده است. ناسیونالیسم برای آن ها، نوعی پناهگاه روحی محسوب می شد و چاره کار و راه درمان را در برقراری دولت مطلقه می یافتند.

نقش احزاب و بالاصح حزب تجدد در روی کار آمدن رضاشاه

بعد از وقوع انقلاب مشروطه، به دلیل ناتوانی دولت‌های آن انقلاب، در حفظ نظم، امنیت و وحدت داخلی کشور، بسیاری از بنیان انقلاب مشروطه، از دستاوردهای آن سرخورده شده و در صدد استقرار حکومتی مطلقه و قدرتمند در ایران برآمدند. از جمله این افراد تقی زاده بود که در سال ۱۹۱۵ کمیته برلنی ها را با جمعی از اندیشمندان ایرانی در برلن آلمان تشکیل داد. این کمیته در راستای تلاش برای ایجاد حکومتی مطلقه و قدرتمند، با انتشار مجلات و روزنامه هایی چون کاوه، ایرانشهر و فرنگستان فعالیت‌هایی را آغاز کرد. اما با از هم پاشیده شدن کمیته، اعضاء آن به ایران بازگشتند. بازگشت اینان با ظهور رضاخان در عرصه سیاسی و نظامی کشور مقارن شد.

با بروز ناکارآمدی حکومت قاجاریه در حفظ امنیت اجتماعی و تحقق ایده آل های روشنفکران، آنان در یک قهر سیاسی سازمان یافته، تمام توان خود را در کفه ترازوی رضاخان، که به زعم آنان به اندازه کافی قاطع، پیشرو و وطن دوست بود، قرار دادند. تأملی درباره اظهار خرسندی های جامعه روشنفکری از تغییر سلطنت، عمق بهره مندی رضاخان

از پشتوانه فکری روشنفکران را می‌رساند، چنانچه سیف پورفاطمی می‌نویسد: وقتی اعلامیه پایان سلطنت قاجار بر در و دیوار و خانه و مغازه‌ها در اصفهان نصب می‌کردند معلمان و محصلان بی‌اندازه خوشحال شدند. (سیف پور، فاطمی، ۱۳۷۸: ۵۲۵).

از احزابی که پشتوانه حزبی برای تحقق پادشاهی پهلوی اول را فراهم کردند می‌توان از حزب تجدد، حزب اصلاح طلبان، حزب سوسیالیست و حزب کمونیست نام برد. فراکسیون تجدد، سخت در تکاپوی تصویب سریع لایحه انقراض و همچنین تشکیل جلسه مجلس مؤسسان به منظور ایجاد پشتوانه قانونی برای پهلوی اول افتاده بود. مؤسسان بد فرجام این حزب (تیمور تاش، داور و تدین) از هر گونه کمکی برای قدرت‌گیری رضاخان دریغ نورزیدند. نگاهی به برنامه حزب تجدد که خواستار جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم، صنعتی کردن کشور، اسکان عشایرو... (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۱) بود، این واقعیت را بر ما آشکار می‌سازد که بنیان‌گذار سلسله پهلوی در سال‌های استقرار و آغازین تثبیت قدرت خود، تا چه اندازه از برنامه حزب تجدد الهام‌گیری کرده است.

مجلس پنجم که در ۱۳۰۳ش گشایش یافت یکی از مهمترین رکن‌های دستیابی رضاخان به قدرت بود. در انتخابات استانها و عشایر تقلب شد و افراد مورد نظر رضا خان، توسط استانداران نظامی او از صندوق سر در آوردند. موضع رضاخان این بود که «مرد موفق هر ناحیه و محل کسی خواهد بود که از خانواده‌های سرشناس باشد و از سیاستهای او حمایت کند». به حزب اصلاح طلبان و روحانیون و محافظه‌کاران که در مجلس چهارم اکثریت را داشت راه را برای اصلاح طلبان جوان و تحصیل‌کرده غرب و حزب آنها به نام «حزب تجدد» هموار ساخت. با به هم خوردن موازنه قدرت دو حزب، رضا خان نیز به جای حمایت از حزب اصلاح طلبان از حزب تجدد حمایت کرد. در سال ۱۳۰۳ یکی از روزنامه‌های طرفدار حزب تجدد، خواهان برپایی «دیکتاتوری انقلاب» شد. در این حزب عناصری از بقایای حزب دموکرات دوران مشروطیت که با حزب سوسیالیست سلیمان میرزا اسکندری همکاری‌هایی را داشتند به چشم می‌خورند، اما حزب در مجموع ابزار است،

رضاخان در دستیابی به قدرت تام بود. حزب پاسخ به همه مشکلات نا یکپارچگی ملی، وابستگی و عقب ماندگی را در وجود رضاخان می دید (مرادی جو، ۱۳۹۰).

بنابراین رضاخان بعد از کودتای ۱۲۹۹ ه ش، توانسته بود با بدست گرفتن منصب وزارت جنگ، و ایفای نقشی تاثیر گذار، به اوضاع آشفته کشور سروسامان دهد، روشنفکران با مشاهده اقدامات رضاخان درصدد برآمدند تا با حمایت از او، زمینه انقراض قاجاریه و استقرار حکومتی قدرتمند را در ایران به وجود آورند بنابراین برلنی ها با ایجاد ائتلاف میان گروههای هم عقیده خود، حزب تجدد را به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدف خود ایجاد کردند. ظهور این حزب جدید در آن دوره، سرمنشا تحولات فراوانی گردید که از جمله آنها می توان به حمایتین حزب از انتقال سلطنت، از خانواده قاجار به پهلوی اشاره کرد که سرانجام هم توانست مجلس پنجم را برای تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی قانع کند. علاوه براین، حزب تجدد نقشی اساسی در تعیین خط مشی های کلی سیاستهای حکومتی رضاخان داشت به طوری که رضاخان بعد از رسیدن به سلطنت بسیاری از برنامه های حزب تجدد از جمله جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم و آموزش دیده، اسکان عشایر و را به مرحله اجرا در آورد (محمدی بلبان آباد، ۱۳۹۱: ۱۰).

لازم به ذکر است که بعد از تشکیل حکومت رضاخان، حزب تجدد عملاً منحل گردید اما اکثر اعضاء آن همچون تیمورتاش، داور، تدین، فروغی و ... توانستند با به دست گرفتن منصبهای مهم کشوری و لشکری، به بسیاری از برنامه های حزب تجدد در قالب حکومت پهلوی جامه عمل بپوشانند و علاوه بر این همین اعضاء حزب تجدد با در اختیار گرفتن مهمترین مناصب حکومتی در حکومت رضاشاه، نقش اصلی و تعیین کننده در ثبات سیاسی و اقتصادی حکومت پهلوی اول ایفا نمودند و عاملی مهم در تحکیم قدرت و ثبات رضاشاه شدند.

نقش مطبوعات در به قدرت رسیدن رضاخان

اساساً گام نخست ورود رضاخان به صحنه قدرت به همراهی روزنامه نگاری ضد اشرافی به نام سیدضیاء الدین طباطبایی صورت گرفت. در سپیده دم کودتای سوم اسفند سیدضیاء بدنامی دستگیری اشراف خاین و خادم را به جان خرید و صد البته که رضاخان از آن امر سود برد. جامعه مطبوعاتی ایران از این که قاجارها نمی‌خواستند نقش آنها را در تحولات فکری بپذیرند، سخت آزرده خاطر شده و قاجاریه را لایق برای حمایت در مقابل رضاخان ندیدند. رحیم زاده صفوی البته خیلی دیر، خطر قطع پیوند نخبگان فکری با حکومت را به احمد شاه گوشزد کرده و می‌گوید: «یک چهره ملی مثل روزنامه نویس یا نویسنده رنگ دربار را نمی‌دید، اما به نام فلان الملک و بهمان الدوله رقعہ دعوت می‌رود» (رحیم زاده صفوی، ۱۳۶۸: ۱۱۳).

روشنفکران مشروطه که در برلین گرد هم آمده بودند و همه به دور سید حسن تقی زاده محفلی آراسته بودند که کمیته ایران نام داشت. روزنامه کاوه ارگان آنان بود و گروهی از روشنفکران نسل دوم مشروطه، اعضای فعال آن بودند. (روزنامه کاوه، ۱۳۸۴). نشریه ایرانشهر با مقالات خود به ارائه تصویری ایده آل از ایران باستان می‌پرداخت و خواست‌ها و مطالبات خود را در قالب دستاوردهای سلطنت قبل از اسلام مطرح می‌کرد. از ۲۳۶ مقاله چاپ شده در این نشریه حدود ۳۰ مقاله درباره عظمت و شکوه ایران باستان و در واقع ارائه تصویر مثبتی از ایران پیش از اسلام است. در این نشریه همچنین بر پیامدهای زیان بار و مشکل آفرین گروه گرایی و قومیت گرایی تأکید شده است و یکپارچگی فرهنگی و اجتماعی مورد نظر گردانندگان نشریه مذکور می‌باشد (دریگی، ۱۳۸۲: ۹۸-۹۹). در یکی از مقالات این نشریه تحت عنوان «دین و ملیت» آمده است: «مشکل گروه گرایی چنان جدی است تا هرگاه در خارج از یک مسافر ملیت او را بپرسند وی نام زادگاه و محله خود را خواهد گفت نه نام پرافتخار آمیز کشورش را. ما باید فرقه‌های محلی، لهجه‌های محلی، لباس‌های محلی، مراسم و آداب و احساسات محلی را از بین ببریم.» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۴).

مجله آینده نیز با مدیریت محمود افشار به نوبه خود طرح ضرور برای یکپارچگی و ایرانی سازی همه ایرانیان را بر عهده گرفته بود و بیشتر بر لزوم وحدت ملی، ایجاد هویت واحد و ایجاد دولت مرکزی مقتدر تأکید می کرد. گردانندگان این مجله پیشنهاد می نمودند که برای به وجود آمدن وحدت مورد نظر و حاکمیت «پان ایرانیسم» باید اختلافات محلی، از حیث زبان و فرهنگ برداشته شود و زبان فارسی عمومی گردد. (صلاحی، ۱۳۸۴: ۲۲۳). نخستین سرمقاله این نشریه با عنوان «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» منظور و مقصود خود را از وحدت ملی «وحدت سیاسی، اجتماعی» مردمی می خواند که در حدود مرزهای جغرافیایی ایران اقامت دارند، و راه نیل به این وحدت ملی را عمومیت یافتن زبان فارسی و تأسیس مدارس ابتدایی در همه جا، وضع قانون تعلیمات عمومی اجباری و از بین بردن اختلافات قومی می داند (تابکی، ۱۳۷۶: ۱۶۹).

روزنامه «نامه ایران باستان» به مدیریت سیف آزاد - همان گونه که از نام روزنامه پیداست - گرایش شدید باستان گرایی داشت و در جهت تبلیغ ناسیونالیسم باستان گرای رضاشاه گام بر می داشت. به طوری که در صفحه اول روزنامه زیر اسم آن نوشته شده است «این نامه طرفدار شاهنشاهی و عظمت ایران باستان است» و مرام روزنامه را چنین نوشته است: «ترقی و عظمت ایران و ایرانیان، ایجاد و تقویت حس وطن پرستی و ملت خواهی و متوجه ساختن ایرانیان به اوضاع و گزارش دنیای امروز». بیشتر مطالب این روزنامه در توجیه ایدئولوژیکی حکومت رضاشاه و ساختن پشتوانه مردمی و فرهنگی برای او و مطرح کردن او به عنوان جانشین تاج و تخت کیان می باشد. روزنامه «ایران نو» در صفحه آغازین خود، همراهی ملت ایران را با حکومت ضروری می شمرد و رضاشاه را به عنوان بانی پیشرفت و ترقی ایران معرفی می نماید. (ثاقب فر، ۱۳۸۷: ۳۳۴).

حمایت روشنفکران از روی کار آمدن رضاخان

در این قسمت به بررسی نظرات روشنفکران در راستای حمایت از رضا خان و قدرت مطلقه به عنوان راه درمان بی‌نظمی‌ها و مشکلات جامعه‌ی ایران می‌پردازیم که این روشنفکران شامل کسروی، آخوندزاده، طالبوف و ... می‌باشد. کسروی گرایش شدید ناسیونالیستی داشت و به بیماری لاعلاج روشنفکران این دروه در خصوص به اصطلاح «اصلاح زبان فارسی» از کلمات عربی مبتلا بود. کسروی در مسیر ترویج آراء خود به تألیف و انتشار کتب مختلف نیز پرداخت. کسروی رضاخان و سپس رضا شاه را راه‌گذار ایران از عقب‌افتادگی به دوران تجدد می‌شناسد. وی بارها از اقداماتی نظیر دایر کردن سرشماری، شناسنامه، مدارس جدید، دادگستری نو، ایجاد دانشگاه، برچیدن ملوک الطوائفی، آزادی زنان و دیگر اقدامات عمرانی رضا شاه پشتیبانی کرده است. با وجود این، استقلال فکری کسروی، مانع از آن می‌باشد تا پشتیبانی خود را بدور از نقد و بدون قید و شرط انجام دهد (زرشناس، ۱۳۸۷).

یکی از دغدغه‌های کسروی و حکومت رضاشاه، برانگیختن انگیزه‌های میهن‌دوستی ایرانیان بود. کسروی در عصر یکه‌تازی ناسیونالیسم می‌زیست. دوره‌ی او، دوران رواج گونه‌های مختلف ناسیونالیسم بود، که در دنیای پس از جنگ بخش بزرگی از جهان را درنوردیده بود. هرچند اندیشه کسروی با همه‌ی گونه‌های موجود ناسیونالیسم تفاوت داشت، اما همین امر یکی از انگیزه‌های اصلی تمایل و پیوند کسروی با رضاشاه بود. کسروی در نیمه دوم پادشاهی رضاشاه، از حکومت او دلخور شد و از کارهای دولتی کناره گرفت. چنانکه خود گفته است: «من از رضاشاه جز زیان و گزند ندیدم. از این شاه جانشین هم کمترین نیکی ندیده‌ام و اگر بگویم بدی هم دیده‌ام، دور نرفته‌ام.» (کسروی، ۱۳۵۷: ۲۵).

روشنفکران، رضاخان را که دارای شخصیتی مستبد و خودخواه بود را برای اهداف خود مناسب می‌دیدند به همین دلیل به سوی او جذب شدند؛ به اعتقاد تقی‌زاده «وظیفه اول همه وطن پرستان ایران قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به

اروپا و اخذ آداب و عادات و... و کل اوضاع فرنگستان است ... ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود». (بهنود، ۱۳۸۱). بنابراین با پیشنهاد بازرگانی از طرفداران رضاخان، شورای مشورتی از روشنفکران توسط تقی زاده، مصدق، مشیر الدوله، مستوفی الممالک، مخبر السلطنه و میرزا یحیی دولت آبادی به حمایت از رضاخان تشکیل شد. تقی زاده به عنوان یکی از روشنفکران مطرح در مدح حکومت مطلقه رضاشاهی می نویسد: «ریشه‌ی خرابی‌ها در دوره‌ی قاجاریه است و سکون و سکوت ایران در مسیر تاریخ. در دورانی که ناپلئون دنیا را به لرزه انداخته و دولتی چون ژاپن در خاور دور پدیدار شده دولت ایران مشغول خواب ناز و لقب‌فروشی و خوش‌گذرانی است». از همین جا بود که آن‌ها معتقد شدند باید به جان ریشه‌ی درخت فرهنگ و دین و آداب و رسوم ایران بیفتند و آن را از بن برکنند. برای آن که مردم ایران به غیر از این راه، راهی برای متمدن شدن ندارند. برای رسیدن به این اهداف آن‌ها معتقد بودند که باید یک «دیکتاتور منور» با «مشت آهنین» روی کار بیاید. حتی به گمان آن‌ها استخدام مستشاران فرنگی نیز باید جزو وسائل کار قرار گیرد (پورغلامی، ۱۳۸۹).

آخوندزاده از دیگر روشنفکران دوران رضا خان معتقد بود که تنها یک دولت مطلقه می‌تواند از پس آشفتگی اجتماعی برآمده و مسائل فرهنگی را با رویکرد مدرن به دوره‌ی باستان به راه‌حلی منطقی و اندیشیده نزدیک کند؛ چرا که دولت مطلقه می‌توانست امنیت اجتماعی را برقرار کرده و نهادهای سیاسی را به کار اندازد؛ در عین حال کمترین ضرر حاکمیت مطلقه‌ی مدرن، اولویت بخشی به اندیشه‌ی استقلال، حفظ تمامیت ارضی کشور و ایجاد نظم و امنیت بود.

ملکم‌خان در روزنامه‌ی قانون به فضایل نظام قانونی و رذایل حکومت‌های مطلقه و نظام فساد می‌پردازد. اندیشه‌ی سیاسی ملکم‌خان بر مشروطه‌خواهی و حکومت قانون استوار است، وی نماینده و مبلغ لیبرالیسم سده‌ی نوزدهم است و کاربرد اصولی سیاسی آن را ناگزیر می‌پندارد و تلاش می‌کند استبداد را تنها با برقراری نظامی ساده تعدیل کند و قدرت

شاه را در چارچوب مقررات قرار دهد و رفتار حکام محلی و دیوانیان را به قانون مقید سازد. ملکم برای دولت که به (تعبیر حجت‌الله اصیل گویا آن را مترادف با حکومت می‌داند) ۳ وظیفه‌ی قائل است: حفظ نظم، حفظ حقوق جانی و حفظ حقوق مالی که خارج از این ۳ وظیفه هیچ تکلیفی بر دولت وارد نیست (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۱۴). ملکم خان با شناختی که از جامعه ایران و سنت‌های فرهنگی آن بدست آورده بود، در ایده اصلی خود یعنی اروپایی کردن ایران تجدیدنظر کرد و فراماسونری را در پوشش مذهب و دین به خورد ملت داد و علی‌رغم اینکه خواستار حکومت قانون بوده است، به حمایت از رضا خان پرداخت. ویلیام اسکات بلونت (آزادیخواه انگلیسی) در کتاب «راز تاریخی اشغال انگلیسی مصر» از قول میرزا ملکم خان می‌نویسد: «... من دریافتم که اروپایی کردن ایران بی‌فایده است و مصمم شدم که اصلاح طلبی خود را در لفافه مذهب عرضه کنم تا برای هموطنانم در خور فهم باشد...» (اسکات بلونت، ۱۹۰۷: ۸۳).

عنایت، گروه روشنفکر را زمینه‌ساز اصلی حکومت رضاشاه می‌داند. او معتقد است اغلب روشنفکرانی که در نوشته‌های خود از آزادی‌های فردی و حقوق ملت سخن می‌گفتند در عمل سیاسی به تقویت دستگاه‌های حکومت مرکزی به خصوص تأسیس قشون نیرومند و آراسته نظر داشتند. این تناقض در نظر و عمل به خاطر ظهور ضعف‌های واقعی حکومت در جریان جنگ‌های ایران و روس بود که توجه به راه‌حل‌های عاجل را ضروری می‌ساخت (عنایت، ۱۳۶۳: ۱۴۹-۱۵۸).

نتیجه‌گیری

از جمله روش‌هایی که اخیراً با استفاده از آن به بررسی وقایع و حوادث تاریخی و اجتماعی و سیاسی و... می‌پردازند، نظریه‌ی بحران اسپریگنز می‌باشد. اسپریگنز از یک نظریه‌ی چهارمرحله‌ای بحران می‌گوید:

۱- مشاهده و شرح بحران؛ جایی که اندیشمند بحران را می‌بیند و در شرح و بسط آن می‌کوشد. اسپریگنز معتقد است محرک به وجود آمدن نظریات سیاسی وجود مشکل و بحران در جامعه است. همانطور که اندیشمندان و روشنفکران نشریات و احزاب پیش از دوران رضاشاه و یا دوران پس از مشروطه در این راستا به وجود بحران و بی‌نظمی در جامعه‌ی ایران پی بردند.

۲- تشخیص بحران؛ در این مرحله پژوهشگر به ایفای نقش تحلیلگر می‌پردازد، وی باید شک و تردید را در درون خود گسترش داده و به جست‌وجوی علت اصلی مشکلات و نابسامانی‌ها که اغلب پنهان هستند، بپردازد. که در دوران پیش از شکل‌گیری دولت مطلقه رضا خان، به جست‌وجوی علت اصلی مشکلات و بی‌نظمی‌های دوران قاجار پرداختند.

۳- بازسازی مدینه/دولت‌شهر: تلاش نظریه‌پرداز سیاسی برای ارائه‌ی نمونه‌ی آرمانی در نقطه‌ی مقابل مشاهده و از بی‌نظمی و بحران قرار دارد؛ به طور مثال اگر او مشکل جامعه‌اش را در از خودبیگانگی می‌بیند، باید تصویری از یک جامعه‌ی بیگانه‌نشده از خود را ارائه دهد. اندیشمندان و صاحب‌نظران هر عصر در پی جستن ریشه و راه‌حل مشکلات برمی‌آمدند. بررسی اندیشه‌ی سیاسی ایران نیز این روند و جریان را به‌خوبی نشان می‌دهد؛ آنجا که مردم و حکومت و بزرگان در عصر مشروطه در یک گذرگاه مهم تاریخی قرار می‌گیرند و عرصه‌ای فراهم می‌شود برای ایجاد و رویش دیدگاه‌ها و اندیشه‌های سیاسی. اندیشمندان این دوره علل و ریشه‌های بحران مشروطه را از منظرهای متفاوت می‌نگریستند و دلایل خارجی و داخلی متفاوتی را عنوان می‌کردند.

۴- مرحله‌ی آخر نیز راه درمان می‌باشد که در این راستا کل نیروهای دوران مشروطه متفق‌القول خواستار شکل‌گیری دولت مطلقه شدند که اوضاع نا به سامان ایران را در دست گرفته و یکپارچگی و نظم را در کشور برقرار سازد. از این رو به دولت مطلقه رضاخان به عنوان راه درمان بی‌نظمی‌های دوران قاجار و مشروطه روی آوردند.

بنابراین با توجه به داده‌های مقاله، ما تلاش نمودیم به سؤال اصلی خود که عبارت بود از: «شکل‌گیری دولت مطلقه رضا خان چگونه قابل تبیین است؟» پاسخ علمی مناسب ارائه دهیم. در این راستا فرضیه‌ی اصلی خود را که عبارت بود از: «شکل‌گیری دولت مطلقه در ایران دوره رضاخان امری ناگهانی، اتفاقی یا خارجی نبود بلکه برآمده از تفکری اجتماعی بود که بحران را در جامعه آن روز درک کرده بود، علل بحران را شناخته بود و با در نظر داشتن یک الگوی ایده‌ال، ایجاد دولت مطلقه مدرن را راهکار رسیدن به نقطه ایده‌آل و درمان قطعی می‌دانست.» مورد آزمون علمی قرار داده که در ذیل نتایج موضوعی مقاله آورده می‌شود.

اوضاع ایران قبل از به قدرت رسیدن رضاخان بنا به دلایل گوناگون وقوع جنگ جهانی اول، بوجود آمدن نیروهای گریز از مرکز، ضعف حکومت مرکزی، ساختار کهنه مبانی قدرت، از یاد آگاهی در اثر انقلاب مشروطه و ... دچار آشفتگی و پریشانی بود. از همین رو بیشتر متنفذان کشوری و لشکری خواهان ظهور حکومت قدرتمند مرکزی بوده تا سر و سامانی به اوضاع مملکت داده شود. چنانکه احزاب سیاسی و فراکسیون‌ها، نقش عمده‌ای در به سلطنت رسیدن رضاخان داشتند. رضاخان در مجلس پنجم شورای ملی اکثریتی از سوسیالیست‌ها و حزب جدید «تجدد» را ایجاد کرد و آنها را با خود متحد ساخت تا از تلاش این احزاب در مجلس برای دستیابی به سلطنت بهره‌برداری کند. حزب تجدد در رسیدن رضاخان به نخست‌وزیری، حمایت از جمهوریخواهی و سلطنت نقش مهمی ایفا کرد.

روشنفکران و یا منورالفکرها نیز همواره خواهان دولتی مقتدر با مستی آهنین بودند. با توجه به نفوذ رضاخان در میان نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی و در اواخر کار این مجلس، اکثریت نمایندگان با توجه به عملکرد ضعیف خاندان قاجار و حضور احمدشاه در اروپا در برابر خاندان قاجار قرار گرفته بودند و از گوشه و کنار کشور نیز درخواست‌هایی مبنی بر کناری احمدشاه به مجلس می‌رسید و روزنامه‌ها نیز با حرارت فراوان به این

موضوع می‌پرداختند. به این شکل رضاخان با استفاده از همه امکاناتی که در اختیار داشت توانست با مهارت، تمام جریانات را به گونه‌ای پیش ببرد تا با خلع سلطنت قاجار به رضاشاه تبدیل شود.



منابع

- ۱) آبادیان، حسین (۱۳۸۳). **بحران مشروطیت در ایران**، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۲) آبادیان، حسین (۱۳۸۴). «روزنامه کاوه؛ رهیافتی روشنفکرانه برای تجدد و هویت ایران»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال ششم، شماره ۱.
- ۳) آبراهامیان، پروانه (۱۳۷۷). **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ۴) اتابکی، تورج (۱۳۷۶). **آذربایجان در تاریخ معاصر ایران**، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران: توس.
- ۵) اسپریگنز، توماس (۱۳۷۰). **فهم نظریه های سیاسی**، فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- ۶) اسکات بلونت، ویلیام (۱۹۰۷). **راز تاریخی اشغال انگلیسی مصر**، لندن.
- ۷) اشرف، احمد (۱۳۵۹). **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه**، تهران: زمینه.
- ۸) بهنود، مسعود (۱۳۸۱). **از سید ضیاء تا بختیار**. تهران: جاویدان.
- ۹) پورغلامی، محمد (۱۳۸۹). «چگونگی روی کار آمدن رضاخان»، در تاریخ ۳ اسفند، قابل دسترسی در: <http://www.mashreghnews.ir/fa/news/30926>
- ۱۰) تقوی، مصطفی (۱۳۸۸). «تاریخ معاصر: از مشروطه انگاری تا مشروطه انکاری؛ سیری در کاستی‌ها و ضرورت‌های مشروطه‌شناسی»، **مجله زمانه**، شماره ۸۲، تیر.
- ۱۱) دریکی، بابک (۱۳۸۲). **سازمان پرورش افکار**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۲) رحیم زاده صفوی (۱۳۶۸). **اسرار سقوط احمد شاه**، به کوشش بهمن دهگان، تهران: فردوس.
- ۱۳) زرشناس، شهریار (۱۳۸۷). «روشنفکری در عصر پهلوی اول (۲)»، **باشگاه اندیشه**.
- ۱۴) سیف پورفاطمی، نصراله (۱۳۷۸). **آئینه عبرت؛ خاطرات دکتر سیف پورفاطمی**، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن.
- ۱۵) شمیم، علی اصغر (۱۳۷۸). **ایران در دوره سلطنت قاجار**، تهران: مدبر.

- ۱۶) صلاحی، سهراب (۱۳۸۴). **ایران و دوجنبش در نیم قرن**، تهران، سازمان بسیج اساتید.
- ۱۷) عنایت، حمید (۱۳۶۳). **در حاشیه برخورد آرا در انقلاب مشروطیت**، یادنامه استاد مطهری، به کوشش عبدالکریم سروش، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۸) قیصری، علی (بی تا). **روشنفکران ایران در قرن بیستم**. محمد دهقانی، تهران: هرمس.
- ۱۹) کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۷). **نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخ ایران، نفت و توسعه اقتصادی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز.
- ۲۰) کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰). **تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران**، ترجمه: علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
- ۲۱) کرونین، استفانی (۱۳۸۷). **رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین**، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی.
- ۲۲) کسروی، احمد (۱۳۵۷). **سرنوشت ایران چه خواهد بود؛ در موضوع پیشامد آذربایجان**، تهران: رشدیه.
- ۲۳) محمدی بلبلان آباد (۱۳۹۱). **بررسی نقش حزب تجدد در استقرار و ثبات حکومت پهلوی اول**، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهریز.
- ۲۴) مرادی جو، علی جان (۱۳۹۰). «موافقان پادشاهی رضاخان که بودند»، در تاریخ ۱۵ فروردین، قابل دسترسی در: <http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=160875>
- ۲۵) مصباحی پور، جمشید (۱۳۵۸). **ایرانیان، واقعیت اجتماعی و جهان داستان**، تهران: امیر کبیر.
- ۲۶) مکی، حسین (۱۳۵۷). **انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله دیکتاتوری پهلوی**، چاپ جدید، تهران: نشر علمی.
- ۲۷) ملک‌خان، میرزا (۱۳۸۱). **رساله‌های میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله**، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.
- ۲۸) نودری، حسینعلی (۱۳۷۹). **پست مدرنیته و پست مدرنیسم**، تهران: نقش جهان.